

بررسی توفیق یا عدم توفیق در مدل جامعه‌شناسی تاریخی تحلیل سیاست خارجی

سیدجلال دهقانی فیروزآبادی*
رضا ذبیحی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۲۷
تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

مطالعه و تحلیل سیاست خارجی با وجود این که مسیرهای مشابه و بعضاً یکسانی را همراه با نظریات روابط بین‌الملل طی کرده، مرزبندی و فاصله مشخصی را نیز با این نظریات حفظ کرده است. در مقاله حاضر، به بررسی توفیق یا عدم توفیق در مدل جامعه‌شناسی تاریخی تحلیل سیاست خارجی پرداخته شده است. بدین منظور، این پرسش اصلی را دنبال کرده‌ایم که امکان‌پذیری مدل جامعه‌شناسی تاریخی سیاست خارجی به چه ترتیب بوده و چه تأثیری بر تحلیل سیاست خارجی دارد؟

نگاه جامعه‌شناسی تاریخی تحلیل سیاست خارجی، این قدرت افزون را می‌دهد تا علاوه بر این که تأثیر متقابل گذشته و حال را تبیین کند، نگاهی به آینده داشته باشد و بذره‌ای تغییر در آینده را درک کرده و نسبت به تبیین آن اقدام کند؛ یعنی این مطالعات قدرت پیش‌بینی را مشروع دانسته و آن را بر اساس آنچه گذشته، ممکن و گاه وظیفه و خصوصیت اصلی خود می‌داند. مدل جامعه‌شناسی تاریخی برخلاف ادعاهای پیشین که وظیفه نظریه را تنها به تبیین فرو می‌کاهد، تأکید دارد که پیش‌بینی و متعاقب آن، مطالعات آینده‌پژوهشی مشروعیت و اهمیت ویژه خود را دارد.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی تاریخی، تحلیل سیاست خارجی، مدل جامعه‌شناسی تاریخی، نظریه‌های روابط بین‌الملل.

* استاد گروه روابط
بین‌الملل، دانشگاه
علامه طباطبایی،
تهران (نویسنده
مسئول).

jdehghani20
@yahoo.com

** دانشجوی دکتری
روابط بین‌الملل،
دانشگاه علامه
طباطبایی، تهران.

zabihirezaau
@gmail.com

مقدمه

مطالعه و تحلیل سیاست خارجی با وجود این که مسیرهای مشابه و بعضاً یکسانی را همراه نظریات روابط بین‌الملل طی کرده، مرزبندی و فاصله مشخصی را با این نظریات حفظ کرده است. از منظر اکثر نظریاتی که به مطالعه و تحلیل سیاست خارجی پرداخته اند، موضوعات و اندرکنش‌های داخلی سهمی مهم در تعیین مسیر طی شده سیاست خارجی ایفا می‌کنند.

جامعه‌شناسی سیاسی حداقل در نگاه کلاسیک، به روابط میان جامعه سیاسی و دولت می‌پردازد؛ این که دولت تا چه اندازه اهمیت خود را در مناسبات جهانی حفظ کرده است. اما جامعه‌شناسی تاریخی نگاه وسیع‌تری از نگاه تقلیل‌گرایانه به روابط جامعه سیاسی و دولت ارائه می‌دهد. بر این اساس، جامعه‌شناسی تاریخی در تحلیل سیاست خارجی، نگاهی متفاوت از نگاه‌های معمول به سیاست خارجی دارد که نیازمند بحث و بررسی جدی است. در واقع، جامعه‌شناسی تاریخی از عناصر و مؤلفه‌های گوناگونی تشکیل شده است که هم می‌تواند نگاه ما را به روابط بین‌الملل بسط دهد (حتی فراتر از آن علمی‌تر کند) و هم این ویژگی را خواهد داشت که آن را برای تحلیل سیاست خارجی به کار بگیریم.

نگاه جامعه‌شناسی تاریخی، ترکیبی از دو دانش جامعه‌شناسی و تاریخ است. اگر جامعه‌شناسی را دانشی معطوف به شناخت وجوه عام، ساختاری و باثبات زندگی اجتماعی بدانیم، تاریخ دانشی معطوف به شناخت وجوه خاص، رویدادی و دگرگون‌شونده زندگی اجتماعی است. به عبارت دیگر، مورخ وجوه مختلف زندگی اجتماعی را در دوره‌های زمانی مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد تا ویژگی‌های منحصر به فرد آن را نشان دهد. اما جامعه‌شناس، ارتباط میان این دو وجوه را در گستره‌های ارتباطی مختلف مورد مطالعه قرار می‌دهد تا قواعد حاکم بر زندگی اجتماعی را کشف کند. بر این اساس، جامعه‌شناسی تاریخی را می‌توان به معنای رهیافتی بین‌رشته‌ای و معطوف به مطالعه و شناخت وجوه عام و خاص، ساختاری و رویدادی، باثبات و دگرگون‌شونده، شبکه‌ای و خطی و بالاخره جنبه‌های بافت‌مند و زمان‌مند زندگی اجتماعی تعریف کرد (دلوری، ۱۳۹۰: ۵۸).

ادبیات جامعه‌شناسی تاریخی ادبیات بسیار متنوعی است که مجال پرداختن به آن در این مقاله نیست، اما لازم به ذکر است که جامعه‌شناسی به عنوان یک علم مستقل در قرن هجدهم به تبعیت از علوم طبیعی و با اتکا به روش‌های آن، مطرح شد، ولیکن از همان ابتدا رابطه‌ای نزدیک با تاریخ داشت. این رابطه چنان تنگاتنگ بود که می‌توان ادعا کرد تاریخ بخشی از جامعه‌شناسی به حساب می‌آمد (استنفورد، ۱۳۸۸: ۱۰۷-۱۰۶). از میان بزرگان

جامعه‌شناسی در این دوره که بیشتر از سایر جامعه‌شناسان در کارهای خود از تاریخ بهره بردند، می‌توان به کنت، مارکس و وبر اشاره کرد (لوید، ۱۳۸۷: ۲۶۸). از ابتدای قرن بیستم به این سو، جریان اصلی و حاکم بر جامعه‌شناسی، متکی بر روش‌های پوزیتیویستی و ناآشنا با داده‌ها و روش‌های تاریخی است (Mahoney, 2004: 459-489). برک معتقد است این تغییر پارادایمی ناشی از انتقال جامعه‌شناسی از اروپا به آمریکا است. در جامعه‌شناسی آمریکا و به ویژه در مکتب شیکاگو، گذشته چندان اهمیت نداشت، زیرا گذشته نسبت به آنچه در اروپا بود، در زندگی روزمره کمتر دیده می‌شد. تیلی تحت تأثیر برک نیز معتقد است این تغییر جهت به علت تخصصی شدن علوم پس از قرن نوزدهم است (برک، ۱۳۸۱: ۲۰). فارغ از نزاع چرایی جدایی تاریخ از جامعه‌شناسی، نیمه اول قرن بیستم، دوره نادیده گرفتن تاریخ در جامعه‌شناسی است. اما این جدایی مدت‌زمان زیادی طول نکشید. از متفکران برجسته جامعه‌شناسی تاریخی که نقشی به‌سزایی در تبیین پیش رو درباره جامعه‌شناسی سیاست خارجی دارند، می‌توان به آنتونی گیدنز، چارلز تیلی و مایکل مان اشاره کرد. جز این افراد، سایرینی نظیر یوستین روزنبرگ در پیشبرد جامعه‌شناسی تاریخی نقش داشته‌اند. همچنین نمی‌توان نقش ریمون آرون را در پیشبرد جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل از نظر دور داشت. استفاده از نظریات روابط بین‌الملل در تحلیل سیاست خارجی و نقص‌های این نگاه و همچنین اهمیت تاریخ و جامعه‌شناسی در تحلیل سیاست خارجی، باعث شده که کاربرد جامعه‌شناسی تاریخی در توضیح سیاست خارجی امری نو و ضروری باشد.

در این مقاله، در صدد ارائه چارچوبی تحلیلی هستیم که متکی بر ارائه مدل است. آن‌گاه می‌توان این مدل را در قالب یک موضوع خاص تحلیل کرد. این مدل جامعه‌شناسی تاریخی سیاست خارجی است و در صدد است تا نشان دهد در نهایت رفتار سیاست خارجی چگونه شکل گرفته است و این رفتار در چه زمان‌هایی از توفیق و موفقیت بیشتری برخوردار بوده و علت این توفیق چه بوده است؟

علی‌رغم تحولات در جامعه‌شناسی سیاسی در حوزه سیاست خارجی، حکومت به عنوان جزئی از دولت همچنان به عنوان کارگزار بی‌بدیل سیاست خارجی شناخته می‌شود. اگر چه مرزها کم‌رنگ می‌شود و حوزه‌های جدید برای دیپلماسی مانند دیپلماسی عمومی به وجود می‌آید، اما دولت هیچ یک از اختیارات اساسی خود را در حوزه سیاست خارجی از جمله اعمال دیپلماسی سنتی و یا اخذ استراتژی مورد نیاز واگذار نمی‌کند. اما نمی‌توان از نظر دور داشت که اگر چه دولت محوریت خود را در اعمال دیپلماسی حداقل به شکل سنتی آن حفظ می‌کند،

اما به واسطه جهاني شدن و تحولات مرتبط با جامعه‌شناسی جديد، گروه‌ها و حتی جوامع جديدی سر برمی‌آورند که هریک اثرات و اثرپذیری‌های متقابل غیرقابل انکاری در تعیین مسیر سیاست خارجی یک کشور ایفا می‌کنند. به طوری که در نظر نگرفتن این تأثیرات به طور قطع از مقبولیت و جامعیت تحلیل می‌کاهد و قدرت پاسخ دهنده‌گی به سؤالات پیرامون پدیده مورد بررسی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. پرسش مهم دیگر این است که «جامعه‌شناسی سیاست خارجی در چه زمانی موضوعیت پیدا می‌کند؟ آیا این علم تنها در زمانی که دولت توتالیتر نباشد موضوعیت خواهد داشت و یا در زمان توتالیتر بودن دولت نیز می‌توان مدخلیت آن را به بحث نشست؟» نقیب زاده در یکی از معهود متن‌های فارسی که به عبارت «جامعه‌شناسی سیاست خارجی» اشاره داشته، عنوان می‌دارد: «جامعه‌شناسی سیاست خارجی اساساً در جوامع دموکراتیک مصداق پیدا می‌کند» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۵۷۴). این توضیح در نگاه اول قانع‌کننده به نظر می‌رسد؛ بدین سبب که زمانی که تأثیر جامعه بر دولت حذف شود و دولت رأساً به اعمال سیاست خارجی می‌پردازد، نمی‌توان انتظار بسط دیدگاه اخیرالذکر را داشت. اما در ادامه برخی پرسش‌ها مطرح می‌شود: آیا دولت‌های توتالیتر به هیچ عنوان منویات ملت خود را در نظر نمی‌گیرند و مثلاً آن‌ها هیچ نگرانی‌ای در ارتباط با شورش‌های خیابانی ندارند؟ و دیگر این که آیا تنها جامعه ملی داخل یک کشور بر سیاست‌های خارجی تأثیرگذار است؟ در پاسخ به این پرسش نخست می‌توان اذعان داشت حتی دولت‌های توتالیتر هم از تأثیرات جامعه بر دولت خود بیم‌ناک هستند و حتی مستبدرترین رهبران جهان نیز علاقه‌مند هستند خود را مشروع جلوه دهند. در پاسخ به پرسش دوم نیز باید گفت اکنون در بسیاری از کشورها جمعیت مهاجر در سایر نقاط جهان خود جمعیت قابل توجهی را تشکیل می‌دهند که حتی می‌توان از آن‌ها به عنوان جامعه ملی خارج‌نشین یاد کرد. آن‌ها حتی در صورت توتالیتر بودن دولت، حداقل می‌توانند آزادانه بر جامعه جهانی و محیط بین‌المللی تأثیر بگذارند و آن‌ها را مصمم به اخذ تصمیم‌های خاصی در قبال دولت مذکور کنند که این خود در نهایت بر رفتار دولت در تأثیر سیاست خارجی تأثیر ملموس خود را عیان خواهد کرد. از سوی دیگر، بر خلاف دوران جنگ سرد و هرچه که جوامع توسعه یافته‌اند، امروزه کمتر می‌توان دولت‌هایی نظیر کره شمالی پیدا کرد که بر تمام مقدرات و محذورات جامعه سایه افکننده و خواست‌های جامعه را به هیچ می‌انگارد. هر چند همین دولت نیز آسوده از دل‌نگرانی‌های داخلی نیست و همچنین برای فروکاستن از فشارها چه از داخل و چه در سطح بین‌المللی بی‌میل نیست که چهره‌ای مشروع از خود به نمایش بگذارد.

بنابراین، در مقاله حاضر به بررسی توفیق یا عدم توفیق در مدل جامعه‌شناسی تاریخی تحلیل سیاست خارجی خواهیم پرداخت. بدین منظور، این پرسش اصلی را دنبال می‌کنیم که امکان‌پذیری مدل جامعه‌شناسی تاریخی سیاست خارجی به چه ترتیب بوده و چه تأثیری بر تحلیل سیاست خارجی دارد؟

نگاه جامعه‌شناسی تاریخی تحلیل سیاست خارجی این قدرت افزون را می‌دهد تا علاوه بر اینکه تأثیر متقابل گذشته و حال را تبیین کند، نگاهی به آینده داشته باشد و بذره‌های تغییر در آینده را درک کرده و نسبت به تبیین آن اقدام کند؛ یعنی این مطالعات قدرت پیش‌بینی را مشروع دانسته و آن را بر اساس آنچه گذشته، ممکن و گاه وظیفه و خصوصیت اصلی خود می‌داند. مدل جامعه‌شناسی تاریخی برخلاف ادعاهای پیشین که وظیفه نظریه را تنها به تبیین فرو می‌کاهد، تأکید دارد که پیش‌بینی و متعاقب آن، مطالعات آینده‌پژوهشی مشروعیت و اهمیت ویژه خود را دارد.

۱. چارچوب نظری

نظریه‌های روابط بین‌الملل با همه تکثر و تنوعی که دارند، از یک لحاظ به دو بخش نظریه‌های اندرکنش و نظریه‌های کنش تقسیم می‌شوند. نظریه‌های اندرکنش با روابط بازیگران در عرصه بین‌المللی سروکار دارند، در حالی که نظریه‌های کنش صرفاً با یک بازیگر (یا کنش‌گر) درون نظام بین‌الملل سر و کار دارند. روابط بین‌الملل عبارت از مطالعه اندرکنش بازیگران عرصه بین‌المللی است، در حالی که سیاست خارجی عبارت از مطالعه کنش بازیگران در عرصه بین‌المللی است. از این منظر، هر یک از سه نظریه عمده رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌انگاری قابلیت طرح به عنوان یک نظریه سیاست خارجی را دارند.

نظریه والتز اگر چه سرمنشأ مباحث جدی و پرمایه آینده شد، اما در خصوص تعیین‌کنندگی بلافصل نظام بین‌الملل حتی از سوی خود واقع‌گرایان تحمل نشد. در رویکرد رئالیستی، به ویژه رئالیسم ساختارگرا، سیاست خارجی تا حدود زیادی تحت تأثیر مؤلفه‌های مادی بیرونی است.

در رئالیسم نئوکلاسیک، تأثیرگذاری قدرت هر کشور بر سیاست خارجی آن کشور، غیرمستقیم است؛ زیرا فشارهای سیستمیک از طریق متغیرهای مداخله‌گرای در سطح واحد مثل تصورات تصمیم‌گیرندگان و ساختار دولت عبور می‌کند (Lobell and et al, 2009: 5). جز واقع‌گرایان نوکلاسیک، صورت دیگری که به اهمیت و تعیین‌کنندگی عناصر داخلی

پرداخت، سازه‌انگاری است؛ به خصوص در برداشت‌های سطح واحد و کل‌گرایی (هولستیک) آن. سازه‌انگاران سطح واحد تأکیدشان بیشتر بر هنجارهای داخلی همچون فرهنگ سیاسی، قانون اساسی، ایدئولوژی و غیره به عنوان سازنده هویت و منافع دولت‌هاست. سازه‌انگاری آن‌چنان که چگل نشان می‌دهد، با ارائه دیدگاه ژرف‌تر درباره تصمیم‌گیری‌های فردی و نقش بوروکراسی‌ها، گام‌های بیشتری برای بازکردن جعبه سیاه دولت برمی‌دارد (اسمیت و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۶-۱۵). سازه‌انگاران کل‌نگر نیز اگرچه بر آن هستند که هنجارهای بین‌المللی عملکرد بازیگران را محدود و ذهنیت آن‌ها را دگرگون می‌سازد، با این حال بر تأثیر هویت داخلی بر رفتار بازیگران که برآمده از محیط داخلی، اسطوره‌ها، جهان‌بینی‌ها و باورهای عمومی است، تأکید دارند. کنش‌گران اجتماعی در تعاملی مبتنی بر قواعد و هنجارهای بین‌دولتی، منجر به فهم اجتماع و جامعه می‌شوند (Onuf, 1994: 3-4).

پذیرش و تأکید دو نظریه عمده روابط بین‌الملل یعنی واقع‌گرایی نئوکلاسیک و سازه‌انگاری و همچنین جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل بر امکان‌پذیری، موضوعیت و اهمیت عناصر داخلی در تعیین مسیر سیاست خارجی، راه را برای مطالعات جامعه‌شناسانه به موضوع سیاست خارجی هموارتر می‌کند. از این رو، دولت و ویژگی‌هایش که در جامعه‌شناسی سیاسی اهمیت می‌یابد و همچنین جامعه مدنی و گروه‌ها و تشکلهای مختلف اجتماعی که در دیگر انواع جامعه‌شناسی اهمیت می‌یابند، به عنوان وجوه قابل‌انکایی برای مطالعه سیاست خارجی بازشناخته می‌شوند؛ چراکه در این‌جا دیگر نه تأکید بر وجود اصل ماتقدم و پیشین است و نه دولت به‌سان یک توپ بلییارد در رقابت‌های بین‌المللی فرض شده است، بلکه قرار است این جعبه سیاه باز شود و ویژگی‌های دولت از منظر جامعه‌شناسی سیاسی همراه با سایر عناصر اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد تا پاسخ‌های مناسب‌تری درباره چرایی، چگونگی و چیستی رفتار سیاست خارجی هر دولت مدنظر قرار گیرد.

در این‌جا دو پرسش مطرح می‌شود: نخست این‌که آیا نظریه روابط بین‌الملل همان نظریه سیاست خارجی است و این‌که چه نسبتی بین این دو نظریه برقرار است؟ و دوم این‌که شیوه‌ها و الگوهای متداول و رایج مطالعه سیاست خارجی چیست؟

در پاسخ به پرسش نخست و در خصوص ارتباط بین نظریه روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. بعضی نظریه‌پردازان همانند کنت والتز، دو حوزه نظری تحلیل سیاست خارجی و روابط بین‌الملل را کاملاً مستقل و جداگانه می‌دانند. بنابراین، نمی‌توان نظریه رایج در یک حوزه را برای توضیح و تبیین حوزه دیگر به کار بست.

برخی دیگر بر این اعتقادند که این دو حوزه نظری مکمل یکدیگرند؛ به گونه‌ای که هر یک به مطالعه و بررسی حوزه‌ای می‌پردازد که دیگری آن را از دستور کار نظری خود خارج می‌سازد. دیدگاه سوم استدلال می‌کند که نه تنها اختلاف فاحش و زیادی بین نظریه‌های سیاست بین‌الملل و نظریه‌های سیاست خارجی وجود ندارد، بلکه نوعی رابطه تحلیلی نیز بین آن‌ها برقرار است. در نتیجه، می‌توان از درون هر نظریه روابط بین‌الملل، اصول کلی و راهنما را برای تحلیل سیاست خارجی استنتاج کرد و بر اساس آن نظریه‌های سیاست خارجی را تدوین و پردازش کرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۱۴).

بنابراین، علی‌رغم این که شباهت بسیاری میان نظریات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی وجود دارد، وحدت رویه‌ای ایجاد شده که میان این دو حتی در خوش‌بینانه‌ترین حالت هم حداقل فاصله اندکی قابل طرح است؛ به طوری که نظریه سیاست خارجی از نظریه روابط بین‌الملل استنتاج و امتزاج می‌یابد. با وجود این، سیاست خارجی در مقام تحلیل و بررسی، الگو و شیوه‌های متفاوتی را به خود دیده که در ادامه سه پارادایم عمده در این زمینه از نظر اکثر پژوهش‌گران این حوزه، از جمله استیو اسمیت و هادسن می‌گذرد:

۱-۱. رویکرد سیاست خارجی تلفیقی

در میان کسانی که در تحلیل سیاست خارجی به هر دو عامل متغیر داخلی و بین‌المللی تأکید کرده‌اند، می‌توان به آثار روزنا و هانریدر اشاره کرد. درباره هانریدر این اعتقاد وجود دارد که چون مدل وی انتزاعی و نامشخص است، مانند مدل روزنا موفقیت‌آمیز نبوده است (سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۴۰). اما می‌توان گفت هانریدر وجود ارتباط دو سویه میان متغیرهای داخلی و خارجی را به خوبی درک کرده است؛ موضوعی که در مدل روزنا کمتر نمایان شده است. یعنی در مدل وی اثرگذاری متقابل این دو حوزه بر یکدیگر به بحث گذاشته نشده است. هر چند در مدل هانریدر به سبب همان انتقاد درباره انتزاعی بودن‌اش، ارتباط میان این دو حوزه به دقت توضیح داده نشده است.

در مورد چارچوب‌های مفهومی، روزنا منابع سیاست خارجی در یک کشور بزرگ و باز را متغیرهای وابسته به نقش، جامعه و حکومت می‌داند. برچر کارهای روزنا را توسعه داده و دو محیط برای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی برشمرده است: محیط عملیاتی و محیط روان‌شناختی. محیط عملیاتی خود به دو بخش تقسیم می‌شود: میدان بیرونی به نظر او شامل متغیرهایی از جمله متغیرهای جهانی، منطقه‌ای و روابط دوجانبه است. ملل متحد از جمله نهاد‌های سیستم جهانی است. محیط درونی در توسعه نظریات روزنا شامل توانایی‌های نظامی و

اقتصادي، ساختار سياسي، گروه‌های دارای منافع و نخبگان رقيب هستند. محيط روان‌شناختي يك منبع غني برای تشریح نظريات مربوط به تصميم‌گيري است. ايدئولوژي، ميراث تاريخي، شخصيت و آمادگي از متغيرهای محيط روان‌شناختي هستند (Rosenau, 1966: 27).

به اعتقاد روزنا، تحليل گران شايسته‌ای وجود دارند که مجموعه‌ی وسيعی از فرايندهای اجتماعي، اقتصادي، فرهنگي و روان‌شناسانه را کشف کرده‌اند که تأثيرات قابل توجهي (محدوديت‌ساز و توان-مندساز) بر رفتار خارجي جوامع دارد. تحليل گران ديگري هستند که بر فرايندهای سياسي متمرکز شده‌اند و بين سياست خارجي يك ملت و تغييرات در افکار عمومي، فعاليت‌های رسانه‌های جمعي و خصوصيات نخبگان، سوابق، گرايش‌ها، انسجام و پيوند برقرار می‌کنند. عده‌ای ديگر از تحليل گران، آن‌هایی هستند که از رهيافت تصميم‌گيري پيروي می‌کنند توجه خود را به متغيرهای انگيزشي، نقش و متغيرهای سازماني معطوف کرده‌اند که در درون حکومت‌ها به عنوان تعيين‌کننده‌ی سياست خارجي عمل می‌کند. پژوهش‌های ديگري نيز وجود دارد که به انواع خاصی از تصميم‌گيرندگان و نهادهاي تصميم‌گيري به عنوان عوامل تأثيرگذار بر فرايند سياست‌گذاري خارجي توجه دارند. بنا بر اين، می‌توان گفت هيچ کدام از فرايندهای داخلي به عنوان منبع رفتار خارجي مورد غفلت واقع نشده است. در چارچوب مدل پيوستگي روزنا، متغيرهای مستقل عبارت‌اند از نوع قدرت، اقتصاد، فرهنگ و جامعه، حال آن‌که وي متغيرهای وابسته را فرد، نقش، جامعه، حکومت و نظام بين‌الملل می‌داند و متغير واسطه‌ای را نيز نوع حکومت کشور قلم داد می‌کند.

البته هدف روزنا از پيش‌نظريه‌ی سياست خارجي، صرفاً بيان متغيرهای دخیل نيست، بلکه نشان دادن نقش هر کدام از متغيرها در فرايند سياست خارجي است. روزنا ضمن استفاده از «پيش‌نظريه سياست خارجي» خود، با ارائه مدل «پيوستگي سياست خارجي»، زمينه را برای اتصال و تلفيق دو سطح خرد و کلان فراهم می‌آورد و از سوی ديگر، به همراه طرح چهار عامل شخصيت فردي تصميم‌گيرندگان، نقش، حکومت و عوامل اجتماعي، با طرح عامل محيط بين‌المللي، پنج متغير را برای تعيين تحليل سياست خارجي تعيين می‌کند (Rosenau, 1971: 108-109).

يکي از دلایل مورد اقبال قرار گرفتن مدل روزنا در تحليل سياست خارجي، جامعيت اين مدل ناشی از در نظر گرفتن و گنجاندن سطح بين‌الملل و کاربست يك سطح تحليل تلفيقي است. غفلت از اين سطح، از جامعيت و شموليت تحليل خواهد کاست.

۲-۱. رویکرد تصمیم‌گیری

برخی از صاحب‌نظران به این نتیجه رسیده‌اند که تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را می‌توان با نگاهی از تقاطع روانشناسی سیاسی و روابط بین‌الملل در نظر گرفت. روانشناسی سیاسی مطالعه رفتار سیاسی نخبگان را به عهده دارد. این رشته ما را راهنمایی می‌کند تا به اشخاص و افرادی که در سیاست مؤثرند، نگاه دقیق‌تری بیندازیم. همچنین با استفاده از روش‌های این علم، می‌توان فهم طرز تلقی عمومی را یافت و یا گرایش‌های گروه‌های سیاسی را درک کرد (Donald and Voss, 1998: 4). اسنایدر و همکاران‌اش در تشریح شیوه مطالعاتی خود نسبت به تحلیل سیاست خارجی گفته‌اند: «ما به دولت-ملت به همچون سطح تحلیل اساسی می‌نگریم، اما با وجود این از در نظر گرفتن دولت به مثابه یک انتزاع متافیزیک عدول کرده‌ایم. ما با تأکید بر تصمیم‌گیری به عنوان نقطه تمرکز اصلی، راهی را برای سازماندهی عوامل تعیین‌کننده کنش که بر مقامات جامعه سیاسی تأثیر می‌گذراند ارائه کرده‌ایم». تصمیم‌گیرندگان به عنوان افرادی نگریسته می‌شوند که در موقعیت‌های دو جانبه عمل می‌کنند؛ به طوری که عوامل داخلی و خارجی به‌ظاهر غیرمرتبط به کنش‌های تصمیم‌گیرندگان مرتبط می‌شود (اسمیت و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۴). رویکرد اسنایدر به عنوان مدلی در سطح خرد محسوب می‌شود که مدعی است برای تحلیل سیاست خارجی باید به عوامل خارجی توجه کرد.

۳-۱. رویکرد محیط تصمیم‌گیری

رویکرد محیط تصمیم‌گیری مرتبط با آرای هارولد و مارگارت اسپروت است. در این دیدگاه، پاسخ به چرایی رفتار دولت‌ها در رویدادها، بدون تحلیل تصمیم‌گیری آن‌ها که بالطبع توسط افراد صورت می‌گیرد، میسر نیست. ویژگی‌های فردی رهبران و تصمیم‌گیرندگان، تأثیر چشم‌گیری بر رفتار سیاست خارجی کشورها دارند. درک این افراد و یا تصمیم‌گیرندگان از موقعیت بین‌المللی کشورشان، رویدادها و وقایع، بیش از خود امور واقع بر تصمیم‌گیری آن‌ها تأثیر می‌گذارد. فرهنگ، تاریخ، جغرافیا، اقتصاد، نهادهای سیاسی، ایدئولوژی و عوامل دیگر در شکل‌گیری بافتار اجتماعی تصمیم‌گیرندگان مؤثرند. علاوه بر بافتار اجتماعی، اسپرواوت‌ها بر بافتار فردی تأکید دارند که به صورت محیط روانی فرد تصمیم‌گیرنده عمل می‌کند (یزدان‌فام، ۱۳۸۷: ۲۵۸-۲۵۷). «جانیس^۱» و «مان^۲» در مدل روانشناختی خود بر این باور هستند که کلید فهم تصمیم‌گیری آن است که انسان موجودی احساسی است. «مقامات دولتی که تصمیم‌های مهم و

1 Irving Janis

2 Leon Mann

تأثیرگذار بر سرنوشت کشور را می-گیرند، با میزان بیشتری از خود محدودی تعهدآمیز مواجه‌اند. موقعیت‌های پیشین را دیدیم که مداوماً مشتاق بودند تا به دستاورد مورد نظر خود برسند، در همان زمان که شدیداً دل‌نگران هزینه‌های سنگین و احتمال خطر باخت بودند (Janis and Mann, 1977: 44-45).

بنابراین، تحلیل‌های سیاست خارجی از مدل‌های مختلفی تبعیت می‌نماید. مدل‌های اسنایدر و نیز اسپرووت‌ها در مقایسه با مدل روزنا، به دلیل عدم لحاظ کردن سطح بین‌المللی، از قدرت تبیین-کنندگی کمتری برخوردارند؛ هر چند مدل اسپرووت‌ها با طرح مفهوم محیط تصمیم‌گیری به مفاهیم مرتبط با زمینه‌مند بودن و تاریخی بودن پدیده‌های بین‌المللی نزدیک‌تر می‌شود. در مقابل، مدل روزنا برای تحلیل سیاست خارجی به عنوان یک تحلیل میان‌برد، از توسعه‌یافتگی فزون‌تری نسبت به سایر مدل‌ها بهره‌مند است. به‌خصوص به دلیل این که سطح بین‌المللی را در تحلیل خود دخیل می‌کند. اما از آن‌جا که نقش و تأثیر تاریخ را در بررسی خود کمتر مورد توجه داشته و کمتر دغدغه‌ای را در این زمینه طرح کرده و یا بدان پرداخته، مورد انتقاد است. همچنین بهره‌مندی مدل روزنا از پشتوانه نظری بدان کفایت نیست که قدرت تبیین‌کنندگی برای سنجش توفیق سیاست خارجی را داشته باشد. از سوی دیگر، مدل روزنا نسبت به تحولات جامعه‌شناسی و ظهور بازیگران جدید نیز ساکت است. البته مدل‌ها و روش‌های مختلف دیگری نیز برای تحلیل سیاست خارجی ارائه شده که سه دیدگاه فوق از نگاه افرادی چون استیو اسمیت و همکاران و یا هادسن و وور جنبه پارادایمیک پیدا کرده‌اند.

به هر ترتیب، تحلیل سیاست خارجی کشورها و متعاقباً رفتاری که به واسطه این سیاست خارجی از آن‌ها سر می‌زند، همواره با مشکلات و بعضاً غفلت‌هایی همراه بوده است، از جمله: استفاده از نظریه روابط بین‌الملل برای تحلیل سیاست خارجی، عدم در نظر گرفتن همه سطوح تحلیل، عدم پیوند میان‌رشته‌ای بین علم روابط بین‌الملل با دیگر شاخه‌های علوم انسانی، غفلت از نگاه تاریخی، در نظر نگرفتن اقتضانات جدید علم.

در علم روابط بین‌الملل نیز در حالی که والتز معتقد بود که وظیفه نظریه تنها تبیین و نه پیش‌بینی است، اما در دیگر سو نظریات انتقادی و مکتب فرانکفورت و تجلی آن‌ها در روابط بین‌الملل که مبتنی بر نظریات رابرت کاکس است، از آن‌جا که به ساخت اجتماعی واقعیت و معرفت معتقدند، نگاهی تاریخی دارند. کاکس با طرح مفهوم «چارچوب کنش»^۱ توجه را به ساختارهای تاریخی جلب می‌کند (Cox, 1981: 126). وی تصریح کرد که این چارچوب

یا صورت‌بندی‌های خاص نیروهای اجتماعی به گونه‌ای است که افراد و گروه‌ها ممکن است تحت تأثیر آن فشار حرکت کنند یا در برابر آن مقاومت نمایند، اما نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۲۳۱). بنابراین، این نگاه نیز کاربست جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل را تأیید و تجویز می‌کند؛ چراکه مکتب انتقادی به دنبال آگاهی و نمایش ریشه‌های تاریخی وضعیت موجود و چگونگی شکل‌گیری آن است.

با توجه به ضعف‌ها و کاستی‌های ذکرشده، مدل جامعه‌شناسی تاریخی سیاست خارجی درصدد است تحلیلی در این زمینه ارائه کند که از مقبولیت و توسعه‌یافتگی بیشتری برخوردار باشد.

۲. جامعه‌شناسی سیاست خارجی

سه برداشت اساسی از مفهوم جامعه وجود دارد که هر کدام از این نگرش‌ها جهت برداشتی را که از جامعه‌شناسی سیاسی خواهیم داشت، مشخص خواهند کرد (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۵). در نگاه نخست که مربوط به اصحاب قرارداد اجتماعی یا طرفداران نظریه وضعیت طبیعی است، جامعه به عنوان پدیده‌ای غیرطبیعی و قراردادی تلقی می‌شود. افراد بشر آن‌چنان که توماس هابز، جان لاک و روسو مطرح کرده‌اند، در حالت طبیعی با مخاطرات مواجه بوده و بنابراین به واسطه ترس و یا به دست آوردن شرایط بهتر، با یکدیگر تشریک مساعی داشته و با انعقاد قراردادی اجتماعی اقدام به تشکیل دولت می‌کنند.

بنا بر نظریه قرارداد اجتماعی، دولت محصول کوشش سنجیده انسان است و اقتدار خود را از رضایت عمومی مردمی می‌گیرد که در زمان‌های دور تاریخی از راه قرارداد اجتماعی خود را به صورت هیأتی سازمان دادند. هابز نظریه قرارداد اجتماعی را برای توجیه استبداد، لاک آن را برای پشتیبانی از حکومت مبتنی بر قانون اساسی و روسو آن را برای حمایت از دکتترین حاکمیت عمومی به کار برد (عالم، ۱۳۷۳: ۱۸۰).

در نگاه دوم، جامعه به عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر و ماتقدم در نظر گرفته می‌شود. این نگاه برگرفته از نظریات امیل دورکیم جامعه‌شناس سرشناس فرانسوی است که بابتی مهم و اساسی در مطالعات جامعه‌شناسی پس از آگوست کنت گشود. طبق نظر او، جامعه یک کلیت واحد و یک‌پارچه است و به دیگر سخن، یک جامعه برابر با مجموع افراد آن نیست. او برای قبولاندن این فهم از جامعه، مثال معروف خودکشی را طرح می‌کند.

در نگاه سوم، جامعه حاصل تعامل بین افراد و گروه‌ها تلقی می‌شود. در این نگاه، جامعه یک کل ماتقدم که از پیش بر اجزا و اعضای خود مسلط باشد، محسوب نمی‌شود، بلکه خود

محصول ارتباطی است که بین همین اعضا و افراد برقرار می‌شود. این نگرش کم و بیش با جرج زیمل جامعه‌شناس آلمانی قوت گرفت که در آن فرد به عنوان سنگ‌بنای هر شکل اجتماعی و نیز نقش کنش متقابل در ساخت جامعه اهمیت پیدا می‌کند. در این راستا، ارتباطات نیز برجسته می‌شوند و در نتیجه در آثار زیمل، نظریه نسبیتی در مقابل نظریه حتمیت و جزمیت دورکیم مشاهده می‌شود. به این ترتیب، نظریه معتدل و نسبی زیمل حد فاصل دو نظریه افراطی دیگر یعنی نافیان جامعه و اصحاب اصالت جامعه قرار می‌گیرد. اکثر نظریه‌های جامعه‌شناسی قرن بیستم هم به همین برداشت وفادار مانده‌اند (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۵). برای بسط تبیینی که در ادامه از جامعه‌شناسی سیاست خارجی طرح خواهد شد نیز این نگاه مدنظر خواهد بود؛ هم بدین دلیل که سطح تحلیل فرد و رفتارهای او در این بررسی مورد توجه خواهد بود و هم از این روی که مفهوم کنش متقابل که در آثار جرج هربرت مید متأثر از زیمل چشم‌گیر است، ما را در فهم و درک تعاملات درون جامعه سیاسی یک کشور و همچنین تعاملات آن مجموعه به عنوان یک دولت-ملت با دیگر کشورها کمک می‌کند.

اکنون که نوع نگاه به جامعه مشخص شد، جامعه‌شناسی سیاسی و نگاه‌ها و تلقی‌هایی که نسبت به آن وجود دارد، مورد بررسی قرار می‌گیرد. تفاوت اصلی میان جامعه‌شناسی سیاسی و علم سیاست را باید در تأکیدی جستجو کرد که بر جامعه و دولت گذاشته می‌شود. جامعه‌شناسی سیاسی بیشتر نگرشی است از «پایین به بالا»، یعنی این که بیشتر تأثیرات جامعه بر سیاست را بررسی می‌کند؛ حال آن که «علم سیاست» بیشتر نگرشی است از «بالا به پایین»، به این معنا که بیشتر به بررسی ساختار قدرت و فرایند سیاست و تصمیم‌گیری و تأثیرات آن‌ها بر روابط اجتماعی می‌پردازد (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۰). در واقع، جامعه‌شناسی سیاسی نیز مانند علم سیاست حوزه تعاملات و کنش‌ها میان جامعه و دولت را مورد بررسی قرار می‌دهد. اما میان این دو تفاوت ظریفی است که نباید از نظر دور بماند. علم سیاست حوزه‌ای است که در آن دولت با اعمال سلطه و قدرت به تعامل با جامعه و نیروهای سیاسی پرداخته؛ در حالی که جامعه‌شناسی سیاسی به نقش تعیین-کنندگی جامعه در تعامل با دولت می‌پردازد.

اما امروزه از یک‌سو علمای سیاسی به این پرسش علاقه‌مند شده‌اند که «چه کسی، چه چیزی را در چه زمانی و چگونه به دست آورده است؟» و از سوی دیگر، جامعه‌شناسان سیاسی به تحلیل سازمان‌های رسمی سیاسی نیز علاقه‌مند شده‌اند؛ در نتیجه مرز میان آن دو نامشخص است (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۰).

موضوع دیگر سطوح تحلیل در جامعه‌شناسی سیاسی است. به طور کلی، می‌توان از سه

گرایش رفتاری، تأثیر نیروهای اجتماعی بر زندگی سیاسی و گرایش ساختاری نام برد. این سه گرایش به سه سطح تحلیل در جامعه‌شناسی سیاسی اشاره دارند: سطح تحلیل فرد و رفتارهای او، دوم سطح تحلیل گروه‌ها و نیروهای اجتماعی و تأثیر آن بر سیاست و سوم، سطح تحلیل ساختار دولت و عوامل تعیین‌کننده آن (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۱). مطالعه‌ای که مبتنی بر یک سطح تحلیل خاص باشد، توان‌مندی مناسبی برای نشان دادن ویژگی‌ها و مسائل مربوط به آن سطح دارد. اما تحلیل‌های جامع‌تر نیازمند این است که پژوهش‌گر تأثیرات هر سه سطح تحلیل را در نظر بگیرد. از سویی، تقید بیش از اندازه به این تقسیم‌بندی‌ها در تحلیل‌ها کمتر میسر است؛ زیرا در این‌گونه تحلیل‌ها شرایط بسیار سیال است و موضوع فراتر از تقسیم‌بندی‌های این‌گونه قرار می‌گیرد؛ چه این‌که موارد مورد مطالعه زیاد هستند و قصد این است که تأثیر متقابل آن‌ها را بر یکدیگر بسنجیم. بنابراین، در چنین تحلیل‌هایی، سطوح در هم فرو رفته است.

موضوع مهم دیگر در پرداختن به جامعه‌شناسی سیاست خارجی، در نظر گرفتن دغدغه‌ها و مباحث مربوط به جامعه‌شناسی جدید و معاصر است. از نظر جامعه‌شناسی جدید، چنین رویکردی که تنها به شیوه‌های تأثیرگذاری جامعه بر دولت پرداخته شود، اساساً ناقص است؛ زیرا معتقد است جهانی شدن عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بدان معناست که اکنون قدرت دولت-ملت در بعضی زمینه‌ها تا حد زیادی کاهش یافته و تحت‌الشعاع نهادها و فرایندهای دیگری قرار گرفته است. بر این مبنا، کیت نش معتقد است یک تغییر پارادایم در جامعه‌شناسی سیاسی رخ داده است، به طوری که این رشته، از مدل‌های دولت‌محور و طبقاتی مشارکت یا عدم مشارکت سیاسی دور شده و به طرف درک جدیدی از سیاست به مثابه پدیده‌ای که در همه تجربیات اجتماعی حضور دارد، حرکت کرده است (نش، ۱۳۸۰: ۲۱-۲۰).

در این میان، آنچه اهمیت می‌یابد فهم و تجزیه و تحلیل چگونگی برخورد منافع و نظرات و آرای متفاوت و همچنین متضاد و متعارض است. چنان‌چه با بسیاری از نگاه‌های متداول به جامعه‌شناسی و به طور خاص‌تر جامعه‌شناسی سیاسی بنگریم، «تضاد و تعارض» سهم غیر قابل انکاری پیدا می‌کند. چه از دیدگاه مارکس بنگریم و چه از زاویه دید وبر، باز هم در این گزاره هم‌داستان خواهیم بود که وجود جامعه‌ای بدون برخورد منافع ممکن نیست (کمالی، ۱۳۷۹).

از همین روست که نظریه‌های منازعه از نظر بعضی از جامعه‌شناسان ابعاد وسیعی به خود می‌گیرد که نه تنها شامل نظریه‌های مارکس، انگلس و ماکس وبر می‌شود، بلکه نظریه جرج زیمل و نظریه نخبه‌گرایانی مثل پاره‌تو، موسکا و میخلز را نیز می‌پوشاند و در زمان حاضر،

نظريه کسانې چون رالف دارنډرف، لوييس کورز، ټوډر کاپلو و تمامې نظريه‌هاي بازي‌ها را در بر مي‌گيرد. زيرا همان طور که دارنډرف مي‌گويد: «برخورد منافع امري طبيعي، گريزناپذير و عالم‌گير است و هيچ جامعه بشري يا گروه اجتماعي‌اي را نمي‌توان يافت که با روند منازعه و برخورد منافع روبه‌رو نباشد» (نقيب‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۳).

۳. تبیین مدل جامعه‌شناسی تاریخی سیاست خارجی

تأکید بر مفاهيم و نظريه‌ها موجب کنده شدن تحقيق از یک زمان و مکان خاص و تسري نتايج به تمام زمان‌ها و مکان‌هاست. با اتکا به مدل همپل-پوپر مي‌توان نظريه‌هايي برای همه زمان‌ها و مکان‌ها توليد کرد.^۱ همين ويژگي است که مانع از توجه برخي حوزه‌هاي علوم اجتماعي، از جمله جامعه‌شناسي، به فرآيندها و رويدادها مي‌گردد؛ چراکه تمرکز بر رويدادها مستلزم پي‌گيري ترتيبات زماني شکل‌گيري آن‌ها (بررسي طولی رويداد) و در نتيجه زمينه‌مند شدن تحقيق است (روش‌مير، ۱۳۸۸: ۱۹۹). همپل و پوپر با گرايش طبيعت‌گرايانه، با تأکید بر تبعيت تاريخ از علوم طبيعي، بر اين باورند که تبیین‌هاي مبتني بر قانون يا تبیین‌هاي قاعده‌مند در هر دو رشته تاريخ و علم نسبت به ساير تبیین‌ها برتری دارند (اتکينسون، ۱۳۸۷: ۳۶). اين اعتقاد، رويکرد غالب در ميان متفکران اجتماعي و به ويژه جامعه‌شناسان است و مدل برآمده از آن، که متشکل از سه عنصر تبیین، پيش-بینی و تعميم است، الگوي پيش‌روي آنان. مدل جامعه‌شناسي تاريخي سياست خارجي نيز به دنبال استفاده از اين سه عنصر است. بر اين اساس، جهت تبیین و ترسيم مدل جامعه‌شناسي تاريخي سياست خارجي بايد به موارد ذيل توجه نمود:

نخست اصلت دادن به تکاپو برای تحقق منافع؛ چه با قرائت واقع‌گرايانه و چه با قرائت ونتي. زيرا بنیان واقع‌گرایی بر این قرار دارد که هر فرد عاقل است و منافع خودش را تشخيص مي‌دهد و اين منافع را دنبال مي‌کند. اما برای اين که بهتر به منافع خودش برسد با افراد هم‌منفعت خودش همراه مي‌شود و تشکيل گروه مي‌دهد. مردم تا آن‌جا که قدرت دارند سعی در حفظ منافع خود دارند. آن‌ها از جمله در جايی که دولت و يا سياست تعيين‌کننده است، سعی در تأثیرگذاري داشته و لذا اين یک نگاه واقع‌گرايانه است. در اين نگاه، همه جا عرصه رقابت و منازعه بر سر منافع است و اصلت به منافع و تلاش برای تحقق آن در رقابت‌هاي قدرت داده مي‌شود. واقع‌گرایی مورگنتا عرصه سياست برون‌مرزي و ميان کشورها را به تصوير مي‌کشد و

آن‌ها را بر اساس موازنه قدرت تبیین می‌کند، اما نگاهی که در قالب مدل‌های تیلی مطرح شد، این توانایی را دارد که منازعه و کشمکش بر سر منافع را در عرصه داخلی تبیین کند.

البته مبنا قرار دادن نگاه واقع‌گرایی در اینجا بدان معنا نیست که این نکته فراموش شود که انسان علاوه بر عقل، اسیر احساسات و هیجانات است و یا اینکه تأکید ورزیده شود که انسان در همه شرایط تصمیمات عقلانی می‌گیرد، بلکه این امر بر این باور استوار است که انسان غالباً سعی دارد رفاه، آسایش و امنیت بیشتری اعم از مادی یا معنوی به دست آورد و در این رهگذر در بیشتر مواقع با دست به دامن عقل شدن، سعی می‌کند تحصیل این منافع را فزونی بخشد. و عقل نیز آن‌جا که بر سر تحقق منافع مواجهه با دیگران وجود داشته باشد، ناگزیر حکم به منازعه برای کسب منافع بیشتر می‌دهد؛ مگر این که محاسبه کند هزینه این رویایی بیشتر از منفعی است که محقق خواهد شد و یا این که شرایطی برای کاهش منازعه وجود داشته باشد، همچنان که پیشتر ذکر شد. البته همچنان که در ابتدا عنوان شد، این حکم کلی نیست و نمی‌شود از نظر دور داشت که انسان به حکم انسان بودنش تنها عقل را به عنوان راهنما بر نمی‌گزیند، ولی این امر در تعارض با باور اصالت به تحقق منافع نیست.

ضمن این که اگر نگاه ونت درباره منافع نیز مبنا قرار گیرد، در نتیجه در اصالت داشتن منافع تفاوتی ایجاد نمی‌کند. وی در این باره می‌نویسد: «هیچ کس منکر آن نیست که دولت‌ها بر اساس منافع متصور خود عمل می‌کنند و من بی‌تردید این را انکار نمی‌کنم... (اما) می‌گویم که تنها بخش کوچکی از آنچه به منافع قوام می‌بخشد، واقعا جنبه مادی دارد. نیروی مادی که به منافع قوام می‌بخشد، سرشت انسان است، مابقی جنبه معنایی دارند؛ یعنی طرح‌واژه‌ها (Schemas) و تأملاتی هستند که به نوبه خود با فرهنگ یا انگاره‌های مشترک قوام یافته‌اند. به عبارت دیگر، هدف من این نیست که نشان دهم منافع مهم نیستند، بلکه می‌خواهم نشان دهم که یک مادی‌گرایی مشخص و واقعی نمی‌تواند آن‌ها را چندان تبیین کند و بخش اصلی تبیین باید برعهده معناگرایی قرار گیرد» (ونت، ۱۳۸۴: ۱۶۸-۱۶۶).

دوم در نظر گرفتن نظام بین‌الملل و پذیرش اثرگذاری حتمی و نه بلافصل آن. در واقع میراث والتز از این جهت که وی نظام بین‌الملل را آن‌گونه ترسیم کرده که به عنوان یک کل اثرگذار است، مورد استناد قرار می‌گیرد. اما این کل اجزایی از جمله قدرت‌های بزرگ و سایر بازیگران اثرگذار را دارد که در شکل‌گیری آن مؤثر هستند و یکدیگر را بازتولید می‌کنند و بنابراین، این اجزا برای تشخیص برآیند مسیر حرکت نظام بین‌الملل درباره هر پدیده‌ای لازم به بررسی هستند. از سویی دیگر، نظام بین‌الملل اثرگذاری بلافصلی ندارد و عناصر داخلی نیز در

تعیین مسیر سیاست خارجی یک کشور تأثیری حیاتی دارند.

سوم این که سیاست خارجی و سیاست داخلی از هم جدا نیست، بلکه سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است. چنان که ذکر کردیم، بر مبنای واقع‌گرایی نئوکلاسیک این دو سطح به یکدیگر مرتبط می‌شود؛ به گونه‌ای که از منظر این دیدگاه، الزامات نظام بین‌الملل به عنوان متغیر مستقل از طریق متغیرهای داخلی به عنوان متغیر میانجی بر سیاست خارجی به عنوان متغیر وابسته تأثیر می‌گذارد. اما همان گونه که عنوان شد، در این جا بر این پندار هستیم که هر دو دسته متغیرهای داخلی و بین‌المللی، اولاً بر یکدیگر به طور متقابل تأثیر می‌گذارند و ثانیاً به طور جداگانه بر رفتار سیاست خارجی به عنوان متغیر وابسته تأثیرگذار هستند. چنان که گیدنز نیز معتقد است هر بررسی تحقیقی در علوم اجتماعی یا تاریخ، باید کنش یا عاملیت را با ساختار مرتبط سازد (Bryant and Jary, 2003: 257). به نظر او، جامعه‌شناسی معمولاً ساختار را نوعی ویژگی مقیدکننده یا تعیین‌کننده حیات اجتماعی می‌داند، اما در واقع ساختار چاره‌ساز نیز هست (کرایب، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

چهارم این که ماهیت جامعه همچنان که ذکر شد، متأثر از زیمل، حاصل تعامل بین افراد و گروه‌ها تلقی می‌شود. بر این مبنای نظریه معتدل و نسبی زیمل حد فاصل دو نظریه افراطی دیگر یعنی نافیان جامعه و اصحاب اصالت جامعه قرار می‌گیرد که اکثر نظریه‌های جامعه‌شناسی قرن بیستم هم نیز به این برداشت وفادار مانده‌اند.

پنجم این که دولت علی‌رغم تمام تحولات جدید و به وجود آمدن و یا قدرت گرفتن بازیگران دیگر، هنوز اهمیت خود را از دست نداده است (و در اینجا و در بحث سیاست خارجی محوریت خود را داراست)؛ چنان که واقع‌گرایان به عنوان یک سنت فراگیر در روابط بین‌الملل بر مهم بودن آن پای می‌فشارند و سازه‌نگارانی چون ونت اهمیت آن را انکار نمی‌کنند؛ به طوری که حتی برخی منتقدان ونت به دلیل اهمیت دادن زیاد وی به دولت و در نظر گرفتن عناصر مادی، بر این باورند که ونت چیزی فراتر از واقع‌گرایان نگفته است. از سوی دیگر، متفکران جامعه‌شناسی تاریخی همچون مایکل مان، بر جان‌سختی دولت به منزله شکلی از حکومت سیاسی که از اواخر دوره قرون وسطی پا به عرصه گذاشته، صحنه می‌گذارند. چنان که مان در تحلیل تاریخی خود پیرامون سربرآوردن دولت سرزمینی، بیشتر احکام عامه‌پسند درباره مرگ قریب‌الوقوع دولت به مثابه شکلی از حکومت سیاسی را مورد نقد جدی قرار می‌دهد و رد می‌کند (Mann, 1990: 56-57).

همچنین محوریت دولت در مبحث مورد اشاره ما حفظ شده است، چراکه علی‌رغم تحولات

در جامعه‌شناسی سیاسی، در حوزه سیاست خارجی حکومت به عنوان جزئی از دولت همچنان به عنوان کارگزار بی‌بدیل سیاست خارجی شناخته می‌شود. درست است که حوزه‌های جدید برای دیپلماسی، مانند دیپلماسی عمومی به وجود می‌آید، اما دولت هیچ یک از اختیارات اساسی خود را در حوزه سیاست خارجی از جمله اعمال دیپلماسی سنتی و یا اخذ استراتژی مورد نیاز را واگذار نمی‌کند.

ششم پذیرش این باور که به جز دولت، بازیگرانی چه در داخل و چه در خارج دارای حضور اثرگذار هستند و باید نقش آن‌ها در تحلیل گنجانده شود. بنابراین، نمی‌توان انکار کرد که اگرچه دولت محوریت خود را در اعمال دیپلماسی حداقل به شکل سنتی آن حفظ می‌کند، اما همچنان که کیت نش توضیح می‌دهد، به واسطه جهانی شدن و تحولات مرتبط با جامعه‌شناسی جدید، گروه‌ها و حتی جوامع جدیدی سر بر می‌آورند. از این منظر، هر کدام از این بازیگران جدید اثرات و اثرپذیری‌های متقابل غیرقابل انکاری در تعیین مسیر سیاست خارجی یک کشور ایفا می‌کنند.

هفتم کاربست نظریه کنش جمعی برای تحلیل منازعات اجتماعی به گونه‌ای که همچنان که تیلی اظهار می‌دارد، گروه‌ها برای تحقق منافع خود اقدام به بسیج منابع می‌کنند. بدین صورت که هر چه میزان بسیج در یک جمعیت یا سازمان مطبوع یک مدعی بیشتر باشد، میزان کنش جمعی آن بیشتر می‌شود و دست بالاتر را در روابط قدرت برای تأثیرگذاری درباره پدیده‌ای خاص را دارا خواهد بود. این تحلیل شباهت زیادی به نظریه موازنه قوای مورگنتا دارد. با این تفاوت که در مورد اخیرالذکر، دولت-ملت‌ها واحدهای مورد مطالعه هستند، ولی در تحلیل دوم گروه‌های اجتماعی داخلی به عنوان واحد مورد مطالعه مدنظر قرار می‌گیرند. تفاوت مهم دیگر نیز این است که برخلاف مورگنتا، ما بر این باوریم که تنها منابع مادی در این موازنه کارساز نیست، بلکه برای بسیج نیروها به جز تشویق‌های مالی، انگیزه‌های معنوی نیز می‌تواند زمینه‌ساز چه بسا اصلی برای بسیج نیروها و برآورده شدن منافع گروه مورد نظر در منازعه اجتماعی باشد. چنان که ونت نیز تصریح دارد که تنها بخش کوچکی از آنچه به منافع قوام می‌بخشد، واقعاً جنبه مادی دارد.

از سوی دیگر در نظریه کنش جمعی تیلی، بررسی چگونگی عملکرد گروه‌هایی در سطح مردم برای نیل به انقلاب مطرح می‌شود، در حالی که در اینجا اولاً هدف مطالعه یک منازعه اجتماعی در زمینه سیاست خارجی است که الزاماً به انقلاب منجر نمی‌شود. ثانیاً کنش‌ها و اندرکنش‌ها در سطح صاحبان قدرت و دولت با یکدیگر و همچنین آنها با مردم نیز مطرح

می‌باشد. لذا مفهومی گسترده‌تر از آنچه تیلی طرح می‌کند، مدنظر خواهد بود.

هشتم باور به تاریخی بودن پدیده‌ها و لزوم کاربرد آن در تحلیل سیاست خارجی. برخلاف واقع-گرایان و والتز و به‌سان بسیاری از متفکران سیاست خارجی از جمله اندیش‌مندان نظریه انتقادی، سازه‌انگاران و نیز متفکران جامعه‌شناسی تاریخی، بر این اعتقاد هستیم که پدیده‌های روابط بین‌الملل چون دیگر پدیده‌ها تاریخی هستند و این‌گونه نیست که همچون والتز معتقد به ثابت ماندن واقعیات از گذشته تاکنون و تغییر نیافتن آن‌ها باشیم. همچنان که علی‌رغم برخی شباهت‌ها میان متفکران جامعه‌شناسی تاریخی با واقع‌گرایان در باور به اهمیت دولت، ولی از نقاط اصلی تفاوت میان آنها همین امر و در نگاه تاریخی به پدیده‌ها است. آنتونی گیدنز استدلال می‌کند: «هیچ تمایز منطقی یا روش‌شناختی میان علوم اجتماعی و تاریخ وجود ندارد. زیرا هدف مشترک هر دو رشته، تحلیل علی رفتار معنادار افراد و گروه‌ها و نیل به فهمی مناسب از فرایند، زمینه و تغییر است (مارشال، ۱۳۸۸: ۴۹۶).

نهم اعتقاد بر این که جامعه‌شناسی سیاست خارجی در عصر حاضر موضوعیت دارد. پیش‌تر این باور به نقد کشیده شد که جامعه‌شناسی سیاست خارجی تنها در کشورهای دموکراتیک موضوعیت دارد؛ زیرا توضیح داده شد که امروزه بر خلاف دوران جنگ سرد و هرچه که جوامع توسعه یافته‌اند، کمتر می‌توان دولت‌هایی نظیر کره شمالی پیدا کرد که بر تمام مقدرات و محذورات جامعه سایه افکنده و خواسته‌های جامعه را به هیچ‌انگارد. هرچند چنین دولت‌هایی نیز آسوده از دل نگرانی‌های داخلی نیستند و همچنین برای فروکاستن از فشارها چه از داخل و چه در سطح بین‌المللی، بی‌میل نیستند که چهره‌ای مشروع از خود به نمایش بگذارند.

دهم تعیین این موضوع که به منظور پیاده‌سازی و اجرایی کردن مدل مورد نظر می‌توان از تحلیل در زمانی یا تحلیل روش ایستایی‌شناسی هم‌سنجانه (روش ناهم‌زمانی مقایسه‌ای) سود جست. در این راستا می‌توان به منظور تکمیل اجرای پژوهش، از روش‌های دیگر اعم از کمی یا کیفی نیز کمک گرفت. تحلیل در زمانی یا ایستایی‌شناسی هم‌سنجانه به ما کمک خواهد کرد تا رویدادها و تحولات عینی را در یک بازه زمانی بررسی کنیم. در این راستا، بی‌نیاز از روش‌های دیگر از جمله تحلیل محتوای کیفی نیستیم، زیرا متون مربوط به بازیگران شامل گفتارها و نوشتارها، با این تحلیل میسر خواهد بود. ضمناً نحوه تجزیه و تحلیل داده‌ها به صورت تحلیل تاریخی تطبیقی، طولی خواهد بود. یعنی برخلاف تحلیل تطبیقی تاریخی عرضی که به مقایسه روند طی شده میان دو یا چند کشور می‌پردازد، در این تحلیل که به صورت تاریخی تطبیقی طولی است به مقایسه این روندها در درون یک کشور و طی مقاطع مختلف خواهیم پرداخت. در ادامه،

به شیوه تحلیلی‌ای که به کمک آن مدل خود را ترسیم خواهیم کرد، بیشتر خواهیم پرداخت. با توجه به آنچه گذشت، روش مورد استفاده پژوهش اختلاطی خواهد بود. بدین معنا که روش ما همچون روش علمی و تجربی از فرضیه برخوردار است، اما پژوهش‌گر در کنار روش‌های کمی، از روش‌های کیفی نیز سود خواهد جست. نکته مهم در چنین پژوهش‌هایی این است که پژوهش‌گر دقیقاً بداند که در چه مواردی از شیوه کمی و در چه مواردی از شیوه کیفی سود خواهد جست (موسوی‌نیا، ۱۳۹۶: ۸۵-۷۱).

در زمینه تحلیل محتوای کیفی نیز دو شیوه کلوس کریپندورف^۱ و نورمن فرکلاف^۲ مورد مطالعه قرار گرفت. بر اساس شیوه کپندورف، تحلیل محتوا در اساس روشی کمی و کیفی است (کریپندورف، ۱۳۹۵)، یعنی هر تحلیل محتوایی باید مشتمل بر تحلیل محتوای کمی نیز باشد و این دو از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر است. در حالی که شیوه فرکلاف که البته شباهت زیادی به شیوه تحلیل متن^۳ دارد، قدرت تبیینی بیشتری به پژوهش‌گر می‌دهد، پس این شیوه انتخاب شد که توضیح اجمالی در این زمینه از نظر می‌گذرد.

بر این مبنا، تحلیل محتوا اعم از کمی و کیفی سه مرحله دارد که عبارت‌اند از:

الف) توصیف: در تحلیل محتوای کیفی می‌توانیم یک و یا دو مورد از موارد زیر را برای مرحله توصیف انتخاب کنیم. در واقع در توصیف به این پاسخ می‌دهیم که متن چه گفت یا خلاصه را ارائه می‌دهیم یا مهمترین فراز و یا این که ناخودآگاه نویسنده را استخراج می‌کنیم و یا اگر کمی باشد، آمار را بیان می‌کنیم.

ب) تفسیر (هرمونیک): در مرحله تفسیر یا هرمونیک، آرای شلایماخر، دیلتای و گادامر اهمیت می‌یابد که به طور خلاصه تأکید بر تأثیر ویژگی‌های شخصیتی و موقعیت زمانی و مکانی دارند. به دیگر سخن، مرحله تفسیر و چرایی خود مرکب از دو سطح است: (۱) چرایی شخصیتی؛ در این سطح از چرایی به رابطه بین نظام باورها و نظام شخصیتی مؤلف و گوینده با متن می‌پردازیم؛ (۲) چرایی زمانی و مکانی؛ این سطح از چرایی به ویژگی‌های زمانی و مکانی می‌پردازد. مانند اینکه مخاطب چه کسی است؟ و یا در چه زمانی این سخنان بیان می‌شود؟

ج) روایت یا قرائت نهایی از متن / پیام: مفسر پس از سطوح چهارگانه برای توصیف متن و بهره‌گیری از هرمونیک برای تفسیر متن، قرائت یا روایت خود را از متن با استفاده از معنا یا معانی ارائه می‌دهد. این مرحله یعنی ارائه معنا در تحلیل محتوای کیفی ضروری نیست. توصیف

1 Klaus Krippendorff
2 Norman Fairclough
3 Text analysis

و تفسیر متن خود به تنهایی می‌تواند تحلیل محتوای کیفی یک متن باشد، اما پژوهش‌گر پس از تفسیر با اتکا به تجربه و بینش خود می‌تواند معنایی نهایی ارائه دهد. این معنا، اجتهاد پژوهش‌گر از متن است (موسوی‌نیا، ۱۳۹۶: ۱۴۰-۱۳۴).

یازدهم گنجاندن سطح بین‌المللی و تأثیر آن بر سیاست خارجی از طریق متغیر تعدیل‌کننده خود به مثابه یک متغیر مستقل دوم اثرگذاری خاص خود را بر متغیر وابسته دارد، به گونه‌ای که می‌تواند شدت و ضعف ارتباط میان دو متغیر مستقل نخستین و وابسته را تحت تأثیر قرار دهد. برای این منظور، با کمک از نگاه ولفرام هانریدر که معتقد است سیاست خارجی موفق سیاستی است که اولاً در داخل کشور بر سر آن اجماع وجود داشته باشد و ثانیاً با نظام بین‌الملل سازگار باشد، ابتدا به بررسی حصول و عدم حصول اجماع بین‌المللی با موضوع مورد بحث سیاست خارجی کشور پرداخته می‌شود و آن‌گاه میزان انطباق آن با برون‌داد نیروهای داخلی یک کشور درباره آن موضوع سیاست خارجی مورد واکاوی قرار می‌گیرد: (Hanrieder, 1967: 971-982). با این وصف، مدل مدنظر از مدل هانریدر فراتر می‌رود، چراکه از سویی علاوه بر اجماع داخلی به بررسی اجماع بین‌المللی و میزان انطباق این دو با یکدیگر نیز می‌پردازد و از سوی دیگر، درصد است میزان توفیق یا عدم توفیق سیاست خارجی را ارزیابی کند.

دوازدهم، تصریح این مطلب هم‌راستا با براین فی که امکان ارائه مدل تاریخی وجود دارد، چراکه هر یک از صورت‌های قانون‌بنیاد و تکوینی توضیح‌چیزی را فراهم می‌آورد که آن دیگری فاقد آن است و برای ارائه تصویری کامل از آنچه انسان‌ها هستند، به هر دوی آن‌ها در کنار یکدیگر نیاز داریم (فی، ۱۳۸۹: ص ۳۰۵-۳۰۴).

۴. ترسیم مدل جامعه‌شناسی تاریخی سیاست خارجی

با عنایت به تمامی موارد فوق، در این مقاله درصد ارائه چارچوبی تحلیلی هستیم که متکی بر ارائه مدل است. آن‌گاه می‌توان این مدل را در قالب یک موضوع خاص تحلیل کرد. همچنان که ذکر شد، نام این مدل جامعه‌شناسی تاریخی سیاست خارجی است و در صدد است تا نشان دهد که در نهایت رفتار سیاست خارجی چگونه شکل گرفته و این رفتار در چه زمان‌هایی از توفیق و موفقیت بیشتری برخوردار بوده و علت این توفیق چه بوده است؟ برای طرح این مدل و با اشاره به تمامی نکات پیش‌گفته حصول این موارد ضروری است:

نخست مشخص کردن منازعه اجتماعی مورد بررسی این مدل است. به دیگر سخن، آن موضوع و مسئله سیاست خارجی که قرار است بررسی شود، کدام است؟ بدیهی است که

موضوعات مختلفی درباره سیاست خارجی کشورها، از بررسی چگونگی سیاست در قبال یک کشور خاص و یا چگونگی رویارویی با یک بحران بین الملل و... می‌تواند مورد بررسی سیاست خارجی یک کشور باشد. برای پرداختن به هریک از این موارد در قالب این مدل مشکلی وجود ندارد، اما زمانی استفاده از این مدل اهمیت و ضرورت بیشتری پیدا می‌کند که آن موضوع خاص سیاست خارجی، تبدیل به یک منازعه اجتماعی در داخل از یک سو و بحران بین‌المللی از سوی دیگر باشد. پس مرحله اول تعیین موضوع خاص سیاست خارجی است که ممکن است منازعه‌آمیز و بحران‌زا نیز بوده باشد.

دوم تعیین این‌که شیوه نگاه تاریخی در این مدل به چه صورت مطرح می‌شود. به دیگر سخن با توجه به اینکه این مدل عنوان تاریخی را نیز همراه خود یدک می‌کشد، شیوه اعمال نگاه تاریخی در آن به چه صورت خواهد بود؟ پیش از پاسخ به این سؤال، ذکر این نکته در اینجا ضروری است که نگاه تاریخی در این پژوهش با آنچه مارکس و متأثرین از وی مطرح می‌سازند، فاصله دارد؛ زیرا همچنان که وبر و متأثر از او ریمون آرون مطرح می‌سازند، بر این اعتقاد هستیم که عاملیت انسان نیز در کنار نگاه تاریخی اهمیت دارد و به همین منظور است که این مدل را طراحی و نقش متغیرهای انسانی را در نیز در نظر گرفته‌ایم. اسپراوت‌ها نیز در مدل خود بر محیط تصمیم‌گیری تکیه می‌کنند، هم‌سو با آنها ولی با اشاره مشخص‌تری که ما به تاریخ می‌کنیم، درصدد ارائه این مدل هستیم. مثلاً اگر در جامعه‌ای زندگی کنیم که اکثر اوقات قربانی تئوری توطئه بوده است، جامعه نسبت به هر فعل و انفعالی و رخدادی به دیده شک و تردید می‌نگرد و پژوهش‌گر نباید به پیامدهای این امر بی‌توجه باشد و یا چنانچه در کشوری زندگی می‌کنیم که ویژگی‌های جغرافیایی آن شیوه متداولی را در طول تاریخ برای موضوعات سیاست خارجی پدید آورده است، نباید از تعمق در آن غفلت ورزید؛ گو این‌که ممکن است آن شرایط جغرافیایی با توجه به پیشرفت‌های تکنولوژیک دیگر موضوعیت نداشته باشد، اما آن روحیه و ویژگی خاص ناشی از موقعیت مذکور در طول تاریخ در میان مردمان آن کشور یا جامعه نهادینه شده و یا هنوز مردم آن روحیه را حفظ کرده باشند. پس همین‌جا ذکر این نکته ضروری است که هنگامی که از تاریخ به سخن می‌آوریم در واقع در مدل تاریخی ما، جغرافیا را نیز در بر می‌گیرد؛ چراکه آن شرایط جغرافیایی خاص در طول تاریخ و اکنون و در زمان فعلی، وضعیت خاص تاریخی را برای کشور مزبور در مواجهه با امر سیاست خارجی به وجود آورده است.

علاوه بر آن و با این نگاهی که از نظر گذشت، وجه تاریخی جامعه‌شناسی این‌گونه موضوعیت پیدا می‌کند که بر اساس آن نیروهای تاریخی درباره هر جامعه خاص می‌تواند متغیرهای

موجود جامعه‌شناختی را تقویت، تغلیظ یا تضعیف کنند. با این وصف، هنگامی که به مطالعه جامعه‌شناسی سیاست خارجی می‌پردازیم، تنها به جامعه امروز نمی‌نگریم، بلکه تأثیرپذیری خود این جامعه امروز از نیروهای تاریخی‌اش، مثلاً پیشینه‌هایش، تجربیات‌اش، اسطوره‌هایش، نمادهایش و سوابق‌اش و ذهنیت‌هایی که به صورت تاریخی شکل گرفته را نیز در نظر داشته و بررسی می‌کنیم. به دیگر سخن، در عین حال که جامعه امروز را در نظر می‌گیریم، این جامعه را تحت تأثیر پیشینه‌های تاریخی‌اش ویژگی‌یابی می‌کنیم. البته این نکته مهم است که در این نوع تحلیل، میان جامعه و تاریخ خط‌کش نمی‌گذاریم و فاصله نمی‌اندازیم؛ یعنی در زمانی که می‌خواهیم نقش عوامل جامعه‌شناختی را در مواضع سیاست خارجی بررسی کنیم، به تأثیر عوامل تاریخی در تغلیظ یا تضعیف این شرایط توجه خواهیم کرد.

در واقع استفاده از لفظ «تاریخی» درباره مدل پیش رو، برای پژوهش‌گر رسالت وسیع‌تری ترسیم می‌کند که به هیچ عنوان در قالب یک تحلیل هم‌زمانی ساده کفایت نمی‌کند. لذا در این جا ناگزیر از تحلیل در زمانی و یا حداقل ایستاسنجی هم‌سنجانه (روش ناهم‌زمانی مقایسه‌ای) خواهیم بود.^۱

سوم تعیین متغیرهاست. سه دسته متغیر جداگانه در این مدل با توجه به موارد پیش گفته قابل احصاست:

۱. متغیر وابسته: رفتار سیاست خارجی کشور مورد بررسی درباره یک موضوع خاص.
 ۲. متغیر مستقل: برآیند کنش‌های جمعی مختلف میان نیروهای سیاسی و اجتماعی داخلی درباره آن موضوع خاص سیاست خارجی. برای بررسی این متغیر، شاخص‌های مختلفی در نظر گرفته می‌شود که عبارت‌اند از: برون‌داد کنش‌های جمعی در جامعه ملی، کنش جمعی میان گروه‌ها از جمله احزاب و گروه‌ها و نیز کنش‌های جمعی در درون دولت با یکدیگر بررسی و تعیین می‌شود که درباره آن موضوع خاص سیاست خارجی جهت‌گیری کلی داخلی و به عبارت دیگر برون‌داد نیروهای داخلی به چه سویی است.

۳. متغیر مستقل دوم: برآیند کنش‌های جمعی مختلف در سطح بین‌المللی درباره آن موضوع خاص سیاست خارجی. برای بررسی این متغیر، شاخص‌های مختلفی در نظر گرفته می‌شود که عبارت‌اند از: برون‌داد کنش‌های جمعی در بازیگران فراملی از جمله سازمان‌های بین‌المللی و شخصیت‌های بین‌المللی، کنش‌های جمعی قدرت‌های بزرگ و کشورهای ذی‌نفوذ

۱ اگر رهیافت هم‌زمانی مانند عکس برداری در لحظه‌ای معین باشد، رهیافت ایستایی شناسه هم‌سنجانه مانند عکس برداری در زمان‌های مختلف و رهیافت در زمانی مانند فیلم‌برداری است که حرکت پدیده مورد بررسی را ثبت می‌کند (برای توضیح بیشتر بنگرید به: های، ۱۳۸۵: ۲۴۲).

از جمله همسایگان، کنش‌های جمعی دیاسپوراها، اپوزیسیون خارجی و پوزیسیون خارج از کشور؛ و در نهایت تعیین این‌که درباره آن موضوع خاص سیاست خارجی جهت‌گیری کلی بین‌المللی و به عبارت دیگر برون-داد نیروهای بین‌المللی به چه سویی است.

چهارم در هنگام بررسی میزان اجماع و یا بررسی برون داد کلی نیروها میان شاخص‌های مختلف که ذکر شد، درباره هر کدام باید عنوان شود که مکانیزم تأثیر این متغیرها بر رفتار سیاست خارجی چگونه است. برای تعیین این مکانیزم تأثیر، باید به سه سؤال پاسخ داده شود: نخست این‌که آیا تأثیر از نوع انباشتی است یا معکوس؟ دوم این‌که آیا این تأثیر بر رفتار سیاست خارجی به طور مستقیم اعمال می‌شود یا غیرمستقیم و از طریق نیروهای دیگر انجام می‌شود؟ و سوم این‌که این تأثیر به کدام شکل از سه شیوه زیر اعمال می‌شود؟ از طریق، ایده، لابی یا فشار؟ در واقع، در اینجا می‌خواهیم دریابیم که برای بسیج نیروها و افزایش قدرت کنش جمعی خود، هر مجموعه به چه صورت عمل می‌کند.

پنجم پیدا کردن نقاط عطف و دوره‌های زمان‌بندی برای انجام تحلیل در طی زمان مورد انجام پژوهش. برای انجام این امر می‌توان از یکی از دو روش تحلیل در زمانی یا روش ایستایی‌شناسی هم-سنجانه (روش ناهم‌زمانی مقایسه‌ای) کمک گرفت. ایستایی‌شناسی هم‌سنجانه، ماهیتاً نوعی تحلیل هم‌زمانی است که در چارچوب آن، تحلیل‌گر به هم‌سنجی و مطابقت تحلیل‌های هم‌زمانی مربوط به مقاطع زمانی مختلف می‌پردازد و بدین طریق، اشکال و ساختار نظام مورد بررسی در مقاطع گوناگون تحول آن را با هم مقایسه می‌کند؛ به طوری که می‌توان تحول یک دولت را در بازه‌های زمانی متفاوت مقایسه کرد. در حالی که در تحلیل در زمانی به جای این‌که فرض شود فرایند تحول نظامی مانند دولت را می‌توان به مراحل قسمت کرد که در طول هر کدام از آن‌ها ساختار و شکل نظام را می‌توان ایستا یا ثابت فرض کرد (همانند رهیافت ایستایی‌شناسانه هم‌سنجانه)، روند تحول و آهنگ دگرگونی به عنوان موضوع مورد قابل بررسی تجربی تلقی می‌شود (های، ۱۳۸۵: ۲۴۲). در صورت استفاده از روش شناسی هم‌سنجانه، تحلیل‌گر باید مراقب باشد که به ورطه تحلیل‌های مرحله‌گرایانه مانند آنچه در نگرش تک‌خطی نوسازی مطرح شده، نیفتند. با این حال، در این تحلیل نیز اطلاعات مهمی درباره ابعاد و سمت و سوی دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی آن جامعه در دوره مورد نظر کشف خواهیم کرد، اما به منظور دانستن درباره فرایند دگرگونی و به ویژه تحلیل سرشت، آهنگ و زمان‌مندی دگرگونی بهتر است از تحلیل در زمانی استفاده شود (دلوری، ۱۳۹۰: ۶۴).

در این‌جا برای بررسی برآیند کنش‌های جمعی یا میزان اجماع در طی یک روند، ناگزیر

هستیم آن دوره زمانی را به دوره‌های کوچک‌تر تقسیم کنیم تا بتوان در هر دوره زمانی میزان اجماع و یا بررسی برون‌داد کلی نیروها را سنجید و آن‌گاه حکم داد که اولاً در هر دوره برون‌داد کلی هر یک از نیروهای داخلی و خارجی درباره آن موضوع خاص سیاست خارجی به کدام سمت بوده است و ثانیاً این‌که در کدام دوره میزان اجماع بیشتر بوده و در کدام دوره میزان اجماع کمتر بوده و میزان اجماع در هر دوره چه تأثیری بر سیاست خارجی کشور داشته است؟ برای تعیین نقاط عطف و سپس تقسیم‌بندی به دوره‌های زمانی مختلف، می‌توان به یکی از دو شیوه زیر عمل کرد: نخست، با توجه به این‌که شاهد یک روند طی شده هستیم، لاجرم در طی روند مورد بررسی رفتارهای سیاست خارجی مختلفی را مشاهده کرده‌ایم، می‌توان نقاط عطف را در زمان‌هایی جستجو کرد که رفتار سیاست خارجی کشور درباره آن موضوع خاص دچار تحول نسبی و یا کلی شده است و آن‌گاه بر اساس این نقاط عطف، بازه‌های زمانی مختلف را در روند طی شده مشخص کرد. دوم این‌که نقاط عطف را بر اساس تحولات سیاسی در داخل کشور و در سطح بین‌الملل تعیین کرد. به عنوان نمونه، در مورد سطح داخلی بسیاری از کشورهای دموکراتیک و یا حداقل شبه‌دموکراتیک، انتخابات‌های مختلفی هر چند سال یک‌بار برگزار می‌شود و قدرت سیاسی در کشور به نوعی دست‌خوش تحول می‌شود. لذا در این شیوه، نقاط عطف بر اساس تحولات سیاسی تعیین می‌شود و آن‌گاه بازه‌های زمانی با توجه به این نقاط مشخص و سپس میزان اجماع نیروهای مختلف در هر بازه زمانی بررسی می‌شود.

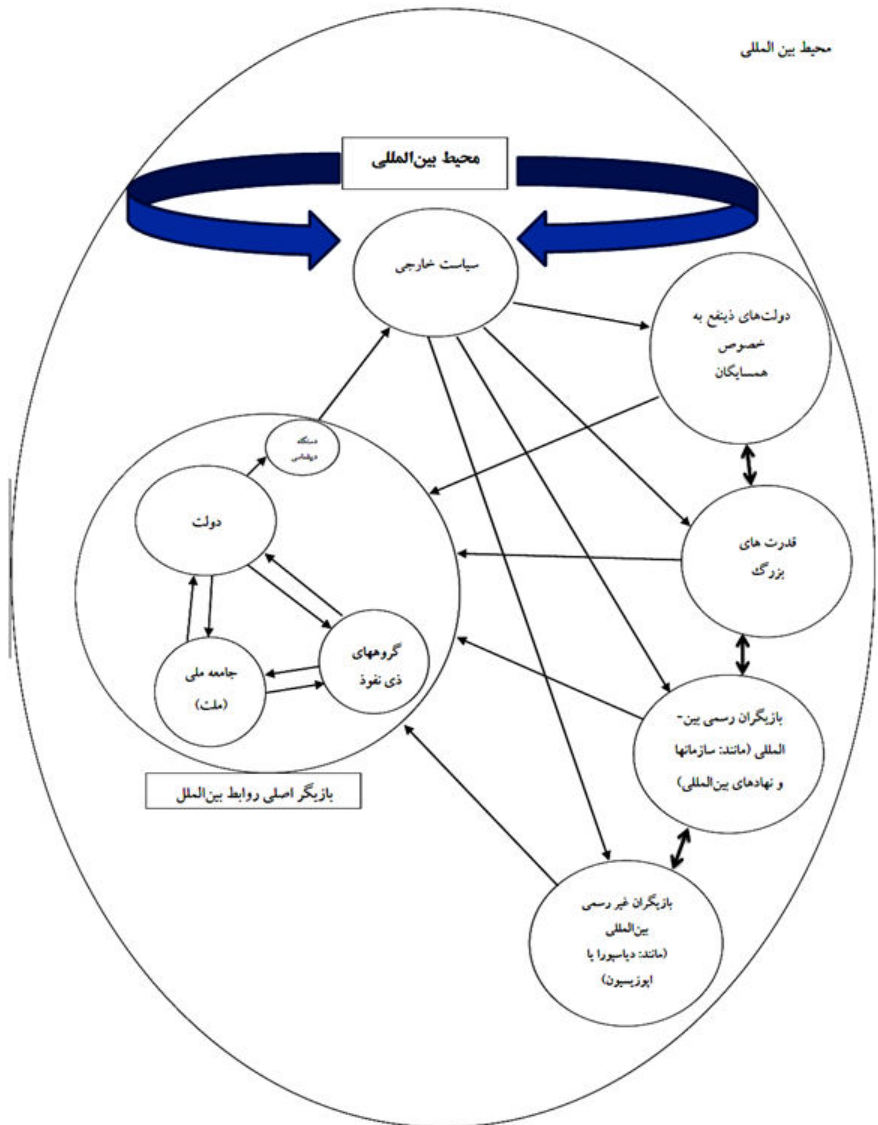
ششم، نتیجه‌گیری؛ بر طبق آنچه گفته شد دو وجه را بررسی می‌کنیم:

وجه نخست: برون‌داد کنش‌ها و اندرکنش‌های گروه‌ها (از جمله احزاب و تشکل‌های اقتصادی + جامعه ملی + دولت).

وجه دوم: برون‌داد کنش‌ها و اندرکنش‌های بازیگران فراملی (از جمله سازمان‌های بین‌المللی و شخصیت‌های بین‌المللی + قدرت‌های جهانی و کشورهای ذی‌نفوذ از جمله همسایگان + دیاسپوراها، اپوزیسیون خارجی و پوزیسیون خارجی)

و در نهایت عنوان می‌داریم که بر اساس جمع‌گیری این دو برون‌داد، رفتار سیاست خارجی کشور در هر بازه زمانی درباره آن موضوع خاص سیاست خارجی در همان سمت برون‌داد کلی، درباره آن موضوع خاص سیاست خارجی تعیین جهت کرده و رفتار سیاست خارجی بر اساس آن برون‌داد کلی شکل گرفته است. اگر اجماع داخلی یا راه‌حل داخلی با اجماع بین‌المللی یا راه‌حل بین‌المللی هم‌سو باشد، سیاست خارجی از انسجام برخوردار است و اگر این دو هم‌سو نباشند، از انسجام برخوردار نبوده و این‌که از میان برون‌داد نیروهای داخلی و یا اجماع ملی با برون‌داد

نیروهای بین‌المللی و یا اجماع بین‌المللی کدام‌یک تفوق می‌یابد و سیاست خارجی بر اساس آن شکل می‌گیرد، امری تاریخی است که پژوهش‌گر می‌تواند با توجه به شرایط زمانی درباره آن حکم کند. زیرا در این شرایط، دولت بر اساس اجماع داخلی عمل می‌کند، مگر اینکه مجازات‌ها یا پاداش‌های بین‌المللی همراه با برداشت ناشی از عقلانیت رهبران تصمیم‌گیر - درباره منفعت کشور یا گروه خاصی که کشور را اداره می‌کند - شرایط را به گونه‌ای دیگر رقم زند. بر این اساس، مدل جامعه‌شناسی تاریخی به شکل زیر ارائه می‌شود:



نتیجه گیری

با در نظر گرفتن ممکن بودن تأثیر نیروهای داخلی در کنار نیروهای بین‌المللی، نوع نگاه به مقوله جامعه، مباحث مربوط به جامعه‌شناسی جدید، سطوح تحلیل در جامعه‌شناسی و نیز مباحث مرتبط با نظریات منازعه، معتقدیم که جامعه‌شناسی سیاست خارجی دیدگاهی در بررسی و تحلیل سیاست خارجی است که اولاً بر ممکن بودن دخالت متغیرهای داخلی و ضروری بودن بررسی آن‌ها در تحلیل روابط بین‌الملل و سیاست خارجی در کنار متغیرهای بین‌المللی صحنه می‌گذارد و ثانیاً نقش و تأثیر این متغیرهای داخلی را در غالب نیروهای سیاسی و اجتماعی در کنار متغیرهای بین‌المللی بر رفتار و تصمیم‌سازی سیاست خارجی بررسی می‌کند. ترسیم وضعیت نیروها و روندی که در این مسیر میان نیروهای مختلف طی شده، به پژوهش‌گر این امکان را می‌دهد که ارزیابی دقیق‌تر و مناسب‌تری درباره آینده داشته باشد. زیرا همچنان که پیش‌تر ذکر شد، تشخیص بذریع تغییر آینده در نظم‌های موجود اجتماعی خصوصیت اصلی تحقیق جامعه‌شناختی است. پس، نگاه جامعه‌شناسی تاریخی این قدرت افزون را به پژوهش می‌دهد تا علاوه بر این که تأثیر متقابل گذشته و حال را تبیین کند، نگاهی به آینده داشته باشد و بذریع تغییر در آینده را درک کرده و نسبت به تبیین آن اقدام نماید؛ یعنی این مطالعات قدرت پیش‌بینی را مشروع دانسته و آن را بر اساس آنچه گذشته، ممکن و گاه وظیفه و خصوصیت اصلی خود می‌داند. زیرا اولاً مدل جامعه‌شناسی تاریخی، برخلاف ادعاهای پیشین که وظیفه نظریه را تنها به تبیین فرو می‌کاهد، تأکید دارد که پیش‌بینی و متعاقب آن مطالعات آینده‌پژوهشی مشروعیت و اهمیت ویژه خود را دارد و ثانیاً پژوهش‌گری که مراحل پیشین را بر اساس مدل جامعه‌شناسی تاریخی طی کرده، از بینش کافی برای درک آینده و شناسایی بذریع تغییر در آینده بهره‌مند می‌شود. وی می‌تواند با توجه به درک تاریخی‌ای که از موضوع به دست می‌آورد و تحلیلی که از روند طی شده پیدا می‌کند و شناختی که از جامعه مورد مطالعه به دست می‌آورد، با توجه به تأثیر بلافضلی که این جامعه بر سیاست خارجی خواهد داشت، به ارائه تحلیل از روندهای آتی هر چند کلی بپردازد.

منابع

الف) منابع فارسی

- انکینسون، آر. اف. (۱۳۸۷). *فلسفه تاریخ، نگاهی به دیدگاه‌های رایج در فلسفه معاصر تاریخ*، در: حسینعلی نوذری، *فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری*، تهران: طرح نو.
- استنفورد، مایکل. (۱۳۸۸). *درآمدی بر تاریخ‌پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران: سمت.
- اسمیت، استیو؛ هدفیلد، امیلیا؛ دان، تیم. (۱۳۹۱). *سیاست خارجی، نظریه‌ها، بازیگران و موارد مطالعاتی*، ترجمه امیرمحمد حاج یوسفی، محسن محمودی و ایوب کریمی، تهران: انتشارات سمت.
- برک، پیتر. (۱۳۸۱). *تاریخ و نظریه اجتماعی*، ترجمه غلامرضا جمشیدیها، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۴). *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- دلآوری، ابوالفضل. (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی تحولات ایران از انقلاب مشروطه تا قیام خرداد ۱۳۴۲*، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۹۱). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: انتشارات سمت.
- روش‌میر، دیتریچ. (۱۳۸۸). *تعمیم نظری و تفرد تاریخی در جامعه‌شناسی تطبیقی رینهارد بندیکس*، در: ندا اسکاچپول، *بینش و روش در جامعه‌شناسی*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: نشر مرکز.
- سیف‌زاده، سیدحسین. (۱۳۸۲). *مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- عالم، عبدالرحمن. (۱۳۷۳). *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی.
- فی، برایان. (۱۳۸۹). *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- کرایب، یان. (۱۳۸۵). *نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر آگاه.
- کریپندورف، کلوس. (۱۳۹۵). *تحلیل محتوا مبانی روش‌شناسی*، ترجمه هوشنگ نایبی، تهران: نشر نی.

کمالی، علی، (۱۳۷۹)، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابریهای اجتماعی، تهران: انتشارات سمت.

لوید، کریستوفر. (۱۳۸۷). تبیین تاریخ ساختارهای اقتصادی و اجتماعی: رابطه اقتصاد و تاریخ، در: حسینعلی نودری، فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، تهران: طرح‌نو. مارشال، گوردون. (۱۳۸۸). فرهنگ جامعه‌شناسی آکسفورد، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: میزان.

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۸). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.

موسوی‌نیا، سیدرضا. (۱۳۹۶). روش پژوهش آسان در علوم انسانی، تهران: نشر مخاطب.

نش، کیت. (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.

نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۷۹). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: انتشارات سمت. نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۸۳). چارچوبی برای مطالعه جامعه‌شناسی سیاست خارجی، فصلنامه سیاست خارجی، سال هجدهم، شماره ۳.

های، کالین. (۱۳۸۵). درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.

ونت، الکساندر. (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.

یزدان فام، محمود. (۱۳۸۷). مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره ۲.

ب) منابع انگلیسی

Bryant, Christopher G. A.; David Jary. (2003). *Anthony Giddens*, in George Ritzer, **The Blackwell Companion to Major Social Theorists**, London: Blackwell.

Cox, R. W. (1981). *Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory*, **Millenium**, Vol. 23, No. 2.

Donald, Sylvan A.; James F. Voss. (1998). **Problem Representation in Forigen Policy Decision Making**, Cambridge University Press.

Lobell, S. E.; Ripsman, N. M.; Taliaferro, J. W. (2009). **Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy**, Cambridge: Cambridge University Press.

Rosenau, J. N. (1966). *Pretheories and Theories of Foreign Policy*, in: R. B. Farrell, **Approaches to Comparative and International Politics**, Evanston: Northwestern University Press.

Hanrieder, Wolfram F. (1967). *Compatibility and Consensus: A Proposal for the Conceptual Linkage of External and Internal Dimensions of Foreign Policy*, **The American Political Science Review**, Vol. 61, No. 4.

Janis, Erving; Mann, Leon. (1977). **Decesion Making: A Psychological Analysis of Conflict Choice and Commitment**, New York: The Free Press.

Mahoney, James. (2004). *Revisiting General Theory in Historical Sociology*, **Social Forces**, Vol. 83, No.2.

Mann, Michael. (1990). **The Rise and Decline of the Nation State**, London: Blackwell.

Rosenau, James. (1971). **The Scientific Study of Foreign Policy**, New York: The Free Press.